



پیشگام در کشاورزی ارگانیک ایران
دکتر علی مصطفوی

۱۴



نگاهی به کارنامه و خدمات صنعتی‌زاده
فرشید ابراهیمی

۱۴



نقدی بر عکس‌های دوره مشروطیت
دکتر رضا شیخ

۱۵



سفری به جاده آق قلا - گنبد
پوریا سوری

۱۶



سرگذشت و کارنامه همایون صنعتی‌زاده در گفت‌وگو با مهدخت صنعتی‌زاده

هیچ‌کس نمی‌دانست درونش چه خبر است...



پیمان موسوی
Pejman.mousavi@gmail.com

-به عنوان سوال اول کمی از مختصات زندگی خانواده همایون صنعتی‌زاده برایمان بگویید، اینکه ایشان در چه خانواده‌ای متولد شدند و سال‌های ابتدایی زندگی‌شان چگونه گذشت.

همایون در خانواده‌ای دیده به جهان گشود که پدرش عبدالحسین صنعتی و مادرش قمرتاج دولت‌آبادی بودند. می‌توان گفت هم از سمت پدری و هم از سمت مادری خوشبخت بود زیرا پدربزرگ پدری‌اش حاج‌علی‌اکبر صنعتی‌زاده چهره ماندگار کرمان بود و دادی‌اش حاج‌میرزا یحیی دولت‌آبادی معروف و خاله‌اش صدیقه دولت‌آبادی سرشناس. حتی زمانی که پدر و مادرم از هم جدا شدند همایون بخت روزگار همراهش بود که نزد حاج علی‌اکبر صنعتی‌زاده به کرمان آمد و کودکی‌اش در کنار یک فرد فرهیخته و استثنایی در پرورشگاه کرمان و در کنار بچه‌های یتیم گذشت و این در حالی بود که من با مادرم به اصفهان رفتم و برادر کوچکش نزد پدرم در تهران رفت. در واقع ما این شانس را نداشتیم که در کرمان نزد حاج‌علی‌اکبر بمانیم و دوری برادر از کرمان و زندگی نزد پدر منجر به خودکشی وی در ۲۱سالگی در امریکا شد اما به عکس همایون دوران کودکی و جوانی نسبتاً آرام و سالی را طی می‌کرد و از هشت‌سالگی تا متوسطه را در کرمان گذراند، سپس برای ادامه تحصیل به کالج البرز تهران رفت و پس از چند سال و شلوغ شدن در شهریور ۱۳۲۰ به همراه مادرپرورش به کرمان بازگشت. همایون هیچ‌گاه نتوانست به دانشگاه برود و این در حالی بود که حتی یک بار در آزمون دانشگاه هم قبول شد اما به دانشگاه نرفت زیرا اصولاً همایون اهل اینکه درسی را حفظ کند و جواب دهد، نبود. او کاملاً خودساخته بود. مطالعه می‌کرد و توانست از دنیای امروز بهره بگیرد و به وسیله آن به دنیای گذشته نگاه کند.

وی ۱۲ساله بود که تاریخ ایران باستان را به طور کامل مطالعه کرد. یادم می‌آید در تمام کودکی به من می‌گفت تا ایران باستان را نخوانی آدم نمی‌شوی. در واقع همان مطالعات، اثرش را روی همایون گذاشت به نحوی که تمام مطالعاتش مربوط به نجوم و ایران شد و سال‌های آخر عمر هم هر چه می‌نوشت و هر چه تهیه می‌کرد مربوط به ایران بود.

-چه کسی اولین بار مرحوم صنعتی‌زاده را به سمت مطالعه کتب مربوط به ایران باستان هدایت کرد؟

دقیقاً نمی‌دانم. احتمالاً حاج‌میرزا یحیی دولت‌آبادی بود که همایون را به سمت مطالعه کتب ایران باستان هدایت کرد، زیرا پدرم در ابتدا چندان به دنبال سواد آموزی نبود اما تا آخر نیز بی‌سواد نماند و توانست از خواندن پشت جلد کتاب‌ها سواد آموخته و بعدها اولین فردی باشد که کتاب‌های تخیلی را در ایران به رشته تحریر درآورد.

-گویا مرحوم صنعتی‌زاده از همان ابتدای جوانی به دنبال کسب و کار و تجارت بود و خیلی زود وارد بازار کار شد. در این باره برایمان بگویید.

بله، همایون به جای دانشگاه، بازار را انتخاب کرد و در ابتدا شاگرد تجارتخانه‌ای در بازار شد و کم‌کم از کارهای کوچک شروع کرد و به کارهای بزرگ در تجارت رسید به نحوی که بسیاری از مراکز بزرگ تجاری با فکر و سرمایه همایون بود که پایه‌گذاری شد. از این موارد می‌توان به شهرک خزرشهر مازندران، کاغذسازی پارس، کشت مروارید در کیش، گلاب زهرا در کرمان ... اشاره کرد. البته به نظر من بخشی از موفقیت همایون در کار تجارت مدیون پدر بود و با آنکه آنها رابطه چندان خوبی با هم نداشتند اما به هر حال هر جا که همایون دست می‌گذاشت برای کار، زمینه کار از قبل برایش مهیا بود و این بسیار متفاوت است از اینکه دست خالی وارد کاری شوی با اینکه در یک خانواده پر از امکانات و اطلاعات بزرگ شده باشی. در واقع می‌توانم بگویم همایون مجموعه‌ای از خوبی‌ها و امکانات

و مشکلات بود و من واقعاً سپاسگزارم از مردمی که پس از مرگ او اینقدر به او ارج می‌گذارند زیرا به باور من هم، او شایسته ارج‌گذاری بود. همایون آدمی نبود که حتی وقتی ثروتی هنگفت داشت، بگوید اکنون وقت استراحت است در حالی که بسیاری از آدم‌ها هستند که وقتی به یک جایی می‌رسند دیگر کار و فعالیت را کنار گذاشته و تنها استراحت می‌کنند. در واقع می‌توان گفت نه خانواده صنعتی‌زاده و نه خانواده دولت‌آبادی به آرامش عادت ندارند و نشستن و استراحت کردن در برنامه‌هایشان نیست. جالب اینجاست که همایون با آنکه بسیار ثروتمند بود اما نه خود و نه همسرش امکانات خاصی برای زندگی نداشتند و در نهایت صرفه‌جویی زندگی می‌کردند و این نکته مثبتی است که متأسفانه این روزها بسیار رنگ باخته است.

-علت جدایی پدر و مادرتان چه بود؟

من فکر می‌کنم علت اصلی جدایی پدر و مادرم اختلافات فرهنگی بود. البته این نکته را هم اضافه کنم که این جدایی باعث نشد پدرم دست از حمایت‌هایش از ما بردارد بلکه ما همواره در طول زندگی از حمایت‌های وی برخوردار بودیم.

-از دغدغه‌های فرهنگی مرحوم صنعتی‌زاده بگویید؛ اینکه چگونه شد وی به دنیای ترجمه راه پیدا کرد و موفق شد کارنامه‌ای چنین شگرف از خود به یادگار بگذارد.

در سال‌هایی که همایون در کالج البرز تحصیل می‌کرد دکتر جردن رئیس آنجا بود. وی که پس از مدتی پی به هوش و استعداد همایون برد وی را تشویق کرد تا استعدادهایش را بیابد و در جهت تقویت آنها گام بردارد. این گونه شد که همایون به فراگیری زبان انگلیسی گام برداشت و توانست در زمان جنگ جهانی دوم نهایت استفاده را از این جنگ ببرد و با جهان خارج ارتباط برقرار کند. او در آن سال‌ها مترجم سربازان بود و توانست به این وسیله با غرب ارتباط نزدیکی برقرار کند، از نسوی دیگر پدرم که به هنر علاقه وافری داشت بخشی از خانه‌مان را در تهران به گالری هنری تبدیل کرده بود و همایون از این فرصت هم استفاده کرده بود و از طریق ارتباط‌هایی که پدرم با افراد مطرحی مثل جمال‌زاده و تقی‌زاده داشت، توانست ارتباطات خود را با چهره‌های تاثیرگذار آن زمان بیش از پیش مستحکم سازد. می‌توانم بگویم همایون فرد فوق‌العاده باهوشی بود که از تمام امکانات اطرافش استفاده می‌کرد و هیچ دری نبود که اگر وی می‌توانست آن را باز کند، باز نکند و حداکثر استفاده را از دری که باز شده بود می‌کرد.

-حضور مرحوم صنعتی‌زاده در عرصه نشر تحولی جدی را در این حوزه منجر شد. از فعالیت‌های وی در حوزه نشر بگویید و

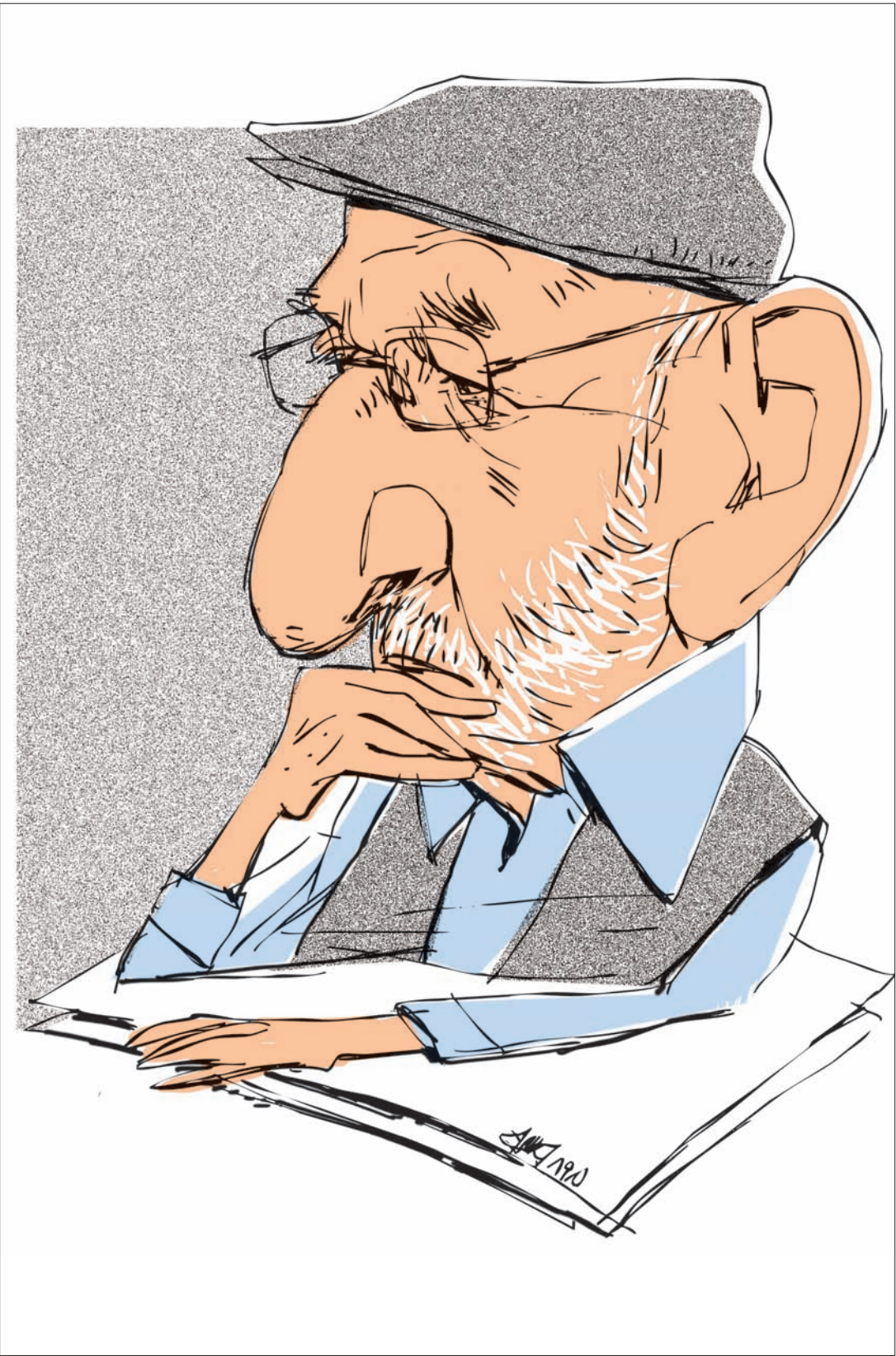
اینکه چه شد فعالیت‌های وی در راه‌اندازی انتشارات فرانکلین فضایی را فراهم آورد تا نشر حرفه‌ای در ایران گام‌هایی را بردارد؟ گویا ماجرا از این قرار بوده‌است که روزی مقداری از کتاب‌های فرانکلین را به امانت نزد همایون گذاشته بودند تا ببینند چه کسی پیدا می‌شود تا اداره نشر فرانکلین را در ایران برعهده بگیرد. فرانکلین هم سازمانی بود امریکایی که می‌خواست با معرفی ادبیات امریکا به جهان سوم جایگاه خود را در مشرق‌زمین محکم کند که در این اقدام همایون مدیریت این کار را می‌پذیرد اما شرط می‌کند که بسط ادبیات همه جای دنیا را در دستور کار داشته باشد و تلاش کند تا پشتیبانی همه ناشران داخلی را هم به دنبال داشته باشد آنها هم این شروط را می‌پذیرند. انتشارات فرانکلین با سرمایه امریکایی در ایران راه می‌افتد اما در انتها اوضاع به نحوی شد که نه تنها وی به سرمایه امریکا نیازی نداشت که حتی وی به امریکا کمک مالی هم می‌کرد. حتی همایون ترتیبی اتخاذ کرد تا از طریق پول اضافی‌ای که از این راه به دست می‌آورد هر چه بیشتر انتشار کتاب‌های درسی را برای بچه‌ها در دستور کار قرار دهد.

در واقع استارت راه‌اندازی شرکت افست و ورود وی به عرصه کاغذ و چاپ هم همین انتشارات فرانکلین بود زیرا همواره بر این اعتقاد بود که برای اینکه موثر باشد و مستقل، باید چاپخانه و کاغذ هم مال خودش باشد این گونه شد که شرکت افست و کارخانه کاغذ پارس



زاده شدن در خانواده‌ای که از یک سو نسبش به حاج‌علی‌اکبر صنعتی‌زاده می‌رسید و از نسوی دیگر به حاج‌میرزا یحیی و صدیقه دولت‌آبادی، به خودی خود پتانسیلی بالقوه به شمار می‌رفت برای بزرگ شدن و بزرگ زیستن، چه رسد به اینکه فرزند چنین خانواده‌ای فردی باشد مثل همایون صنعتی‌زاده؛ هم او که ثابت کرد هم می‌توان در تجارت سرآمد بود و موفق، هم دغدغه فرهنگ داشت و در راه اعتلای آن کوشید. آری همایون

صنعتی‌زاده مترجم پرآوازه ایرانی از نخستین ایرانیانی بود که با راه‌اندازی انتشارات فرانکلین، کارخانه کاغذسازی پارس و شرکت افست، نخستین گام‌ها را به سوی صنعت نشر حرفه‌ای برداشت و به دنبال آن نیز با ترجمه آثار فاختری در حوزه مطالعات ایران‌شناسی، نام خود را به عنوان چهره‌ای پیشگسوت در عرصه فرهنگ به ثبت رساند. مهدخت صنعتی‌زاده خواهر مرحوم همایون، در این گفت‌وگو از سرگذشت و سبک زندگی وی می‌گوید و البته خلق و خویش...



اینکه از این کار پول دربیآورد بلکه این تنها راهی بود که تمامی انرژی جمع‌شده در همایون مفری روی راه‌یاسی می‌یافت و از آنجایی که به طریق انتشارات فرانکلین با تمامی ویراستاران و چاپچی‌ها ارتباط داشت توانسته بود از سواد و تجربه آنها استفاده کند و تا ۳۰ سال پس از انقلاب تنها نشست و ترجمه کرد و با آنکه بسیار کتاب می‌خواند هر وقت ما را می‌دید باز هم از ما کتاب می‌خواست.

-ماجرای ازدواج مرحوم صنعتی‌زاده چه بود؟ کمی از همسر ایشان برایمان بگویید.

ازدواج همایون برای من بسیار دلچسب بود زیرا همسر وی یکی از دوستان نزدیک من بود که با هم بزرگ شده بودیم؛ شهین‌دخت صنعتی یکی از شانس‌های بزرگ زندگی همایون بود زیرا شهین‌دخت تا آخر عمر عاشقانه همایون را دوست داشت و جز اینکه تمام نیرویش را در اختیار شوهر بگذارد و تلاش کند امکانات راحتی و آسایش ذهنی را برایش فراهم کند هیچ دغدغه دیگری نداشت. این عشق دوجانبه به حدی بود که پس از فوت شهین، همایون تبدیل به کودکی می‌شود که تنها اشک می‌ریزد و از دست دادن جفتش برایش بسیاربسیار سخت است.

-از ویژگی‌های شخصی و سبک زندگی مرحوم صنعتی‌زاده برایمان بگویید؛ اینکه وی چه خلق و خویی داشت و چگونه زندگی می‌کرد.

همایون اولین کسی بود که پیکار با

بی‌سوادی را شروع کرد و فکر راه‌اندازی سیاه داش را به سر پرویز نائل خاخری انداخت؛ او فوق‌العاده مهربان بود و ماسک خشنی که به ظاهر روی چهره او بود برای این بود که کسی نفهمد درونش چه خبر است. وی صلح و وطن‌پرست بود و هیچ‌گاه ذهن بسته نداشت. او صبر نمی‌کرد و مدام به جلو حرکت می‌کرد و هر دم بر فوجاش افزوده می‌شد. اما از حق نگذریم او روحیه‌ای بسیار تمامیت‌خواهانه داشت به نحوی که همه چیز باید به میل او بود. زود جوش می‌آورد و همواره باید حرف، حرف او می‌بود. در واقع درونش کودکی بود فوق‌العاده مهربان و باهوش اما به هر حال کودک بود. او معمولاً به کسی فرصت نمی‌داد که اندیشه‌اش را مطرح کند.

یادم می‌آید پیش از انقلاب من همواره معتقد بودم باید به زنان آموزش بیشتری داده شود و از مادران بخواهیم که خودشان تصمیم بگیرند و خودشان فعال و متفکر باشند و مشکلات

زندگی‌شان را حل کنند در حالی که همایون به من می‌گفت حالا که تو می‌گویی زنان باید پیشرو باشند چند ماه برو خارج و سپس به ایران بازگرد. اما در کل باید گفت وی یک الگوی تمام‌عیار در زندگی بود و اگر از اندک

ضعف‌هایش که تقریباً همه ما نوعی دچارش هستیم بگذریم، باید بگویم همایون نمونه‌ای بود از یک مرد موفق؛ چه در زمینه زندگی، چه در زمینه کار و تجارت، چه در زمینه فرهنگ و

ادب و چه در زمینه خدمت به وطن...

همایون «دیگر» نبود

۱۵ یا ۱۶ سال پیش جناب آقای بجنوردی ریاست محترم دایره‌المعارف بزرگ اسلامی عده‌ای از کرمانی‌ها را دعوت کرده بودند تا از مرکز دایره‌المعارف در کاشانک تهران بازدید کنند. به جز پذیرایی شایانی که کردند، از مصاحبت بسیاری از برجستگان و نخبگان عرصه فرهنگ و اندیشه برخوردار شدیم و به هر یک از میهمانان پنج جلد اول دایره‌المعارف به رسم یادبود هدیه دادند. صحبت از این بود که کل کار حدود ۳۰ جلد شود. در بازگشت به کرمان و در دیداری با همایون مطلب سفر به تهران و دیدار با آقایان و لطف آقای بجنوردی را بازگو کردم.

درست یادم نمی‌آید که آیا پنج جلدی را که همراه خودم از تهران آورده بودم دید یا اینکه از پیش با برنامه کار آقای بجنوردی آشنا بود. به هر حال ضمن تقدیر از کار ارزنده آقای بجنوردی در جلب و جذب جمعی از فرهیختگان کشور که مورد بی‌مهری قرار گرفته بودند، و با توجه به کار دشوار تأمین منابع مالی این کار و استفاده صواب وی از نفوذ و اعتبار خودش و اینکه به جای ورود به عالم سیاست برای ایجاد این مرکز فرهنگی و ممتاز تلاش کرده است، گفت پروژه دایره‌المعارف ۳۰ جلدی پروژه موفق نخواهد بود. پرسیدم چرا؟ در پاسخ گفت: «همیشه باید بچه کوچکی زایید و بزرگ کرد، اگر بچه بزرگ بزایی یا سر ز ا می‌میرد، یا ناقص‌الخلقه به دنیا می‌آید، یا مادر آسیب می‌بیند یا همه اینها با هم اتفاق می‌افتد.» همایون ادامه داد که رسم دایره‌المعارف‌نویسی این است که اول با ۳ یا ۵ جلد شروع کنی و با گذشت زمان بر حجم آن بیفزایی و‌گرنه کار شایسته‌ای به ثمر نمی‌رسد. این کاری است که خودش با دایره‌المعارف مصاحب کرده بود، فرهنگی که تا امروز در زبان فارسی همتا ندارد و ای کاش همایونی دیگر پیدا می‌شد و دکتر مصاحبی دیگر پیدا می‌کرد و آن کتاب واقعاً «مستطاب» را به پنج جلد و بعد از ۴۰ سال دیگر به ۱۰ جلد می‌رساند و شاید بعد از ۲۰ سال دیگر به ۲۰ یا ۳۰ جلد. چقدر حرف همایون و تجربه‌اش سخته و سنجیده بود؛ در ۱۰ سالی که من آن ۱۰ جلد را در کتابخانه شخصی‌ام نگه داشتم مطمئناً بیش از ۱۰ بار به آن مراجعه نکردم و سرانجام هم آن را به کتابخانه دانشگاه بخشیدم. بعد هم که به تاریخچه دایره‌المعارف‌نویسی نگاه کردم، دیدم مشهورترین و شاخص‌ترین دایره‌المعارف دنیا، یعنی بریتانیکا در حدود سال ۱۷۷۰ در سه جلد بیرون آمد و پس از تجدید چاپ‌های مکرر گسترش یافت و سرانجام در چاپ پانزدهم و بعد از حدود ۲۰۰ سال حجم آن به ۳۰ جلد رسید. امریکانا هم که ۶۰سال بعد در امریکا تدوین شد، نخست در ۱۳ جلد به چاپ رسید و بعد از مثلاً ۱۰۰ سال شمار جلدهای آن به ۳۰ رسید.

یک استثنا هم البته وجود دارد و آن دایره‌المعارف بزرگ روسی است که در زمان استالین در ۶۵ جلد چاپ شد و بعد که روس‌ها سر عقل آمدند در ویرایش بعدی آن را تبدیل به ۵۰ جلد کردند و در ویرایش پس از آن به ۳۰ جلد رساندند. اسم این کار هست توسعه مگکوس! این دیدگاه و نحوه نگرش همایون منحصر به دایره‌المعارف نبود. در همه کارها این گونه عمل می‌کرد؛ گلاب‌گیری در لاله‌زار را هم با دو سه تا دیگ مسی سنتی و مثلاً چهار یا پنج هکتار گلستان شروع کرد و کم‌کم آن را به بزرگ‌ترین و موفق‌ترین واحد گلاب‌گیری و اسانس‌گیری کل مملکت تبدیل کرد (واحدی که بیش از ۱۵۰۰ تن گل را فراوری می‌کند و منطقه‌ای که بیش از هزار هکتار گلستان گل محمدی دارد، و هنوز باشد تا صبح دولتش بدمد). در تجارت هم رکن رکنی که رعایت می‌کرد همین بود.

مدتی بعد که از زندان آزاد شد خواهش کرد با او به بردسیر بروم و او را با دوستان و بستگانی که در آنجا داشتم و دارم آشنا کنم تا ببیند که آیا آنها به توسعه کشت نعناع علاقه دارند یا نه، زیرا در منطقه بردسیر کیفیت نعناع فوق‌العاده بود. همایون را پیش از این سفر کوتاه یک‌روزه یکی دوبار در مراسم دید و بازدیدهای نوروز در منازل دوستان مشترک دیده بودم ولی بیش از آن با او آشنایی نداشتم.

شنیده بودم که در جوانی توده‌ای و از شخصیت‌های مطرح قبل از انقلاب بوده، بعضی کارهای بزرگ کرده، بعد از انقلاب به جبهه رفته و روی هم تصویری منسجم و یکدست از او در ذهنم وجود نداشت، برعکس برداشتی مبهم و نه‌چندان شفاف داشتم. در راه (سوار بر وانتی که خودش می‌راند) پرسید می‌دانی که من چه کار می‌کنم؟ عرض کردم نه نمی‌دانم ولی مگر شما در لاله‌زار گلاب‌گیری ندارید؟ گفت نه این‌کار را خاتم صنعتی انجام می‌دهد. (همایون تقریباً همه جا به زنده‌یاد شهین یا به قول ایرج افشار «بانوی گل سرخ» این گونه اشاره می‌کرد). باورت می‌شود اگر بگویم که من موشک هوا می‌کنم؟ خدا می‌داند از اینکه مر شو‌که کند و دچار گه‌گیجی مبسوط بفرماید چه لذت وافر می‌برد. بعد از کمی تأمل گفتم والله با سابقه‌ای که من از شما دارم قاعدتاً نباید از هیچ چیز تعجب کنم. مدتی ساکت ماند تا درست حال من ببینا را بگیرد و خدا می‌داند در این فاصله چه افکار ابلهانه‌ای به سر من آمد و او چقدر در دلش به بلاهت من خندید.

ادامه در صفحه ۱۴

